

«توازن قوا» بن‌مایه امنیت، صلح و توسعه کشورها

هرکس دانش و تجربه سیاسی نیاموخته، وارد نهاد حکمرانی نشود

www.drmahmoudi.com

سید علی محمودی

توازن قوا

اصول و قواعد حکومت‌گری را فلسفه سیاسی، فلسفه حقوق، علم سیاست و روابط بین‌الملل تعیین می‌کنند. یکی از این قواعد که روابط میان کشورها را تنظیم می‌کند، «اصل توازن قوا» است. توازن قوا چه در سطح سیاسی و اقتصادی و چه در سطح نظامی، لازمه تأمین امنیت، صلح و توسعه برای کشورهاست. توازن قوا به این معنی است که سطوح توانایی‌های کشورها با یکدیگر در تراز برابری باشند. هرگاه قدرت کشور الف از قدرت کشور ب فزونی بگیرد، این توازن به هم می‌خورد و کشور الف ممکن است به دلایل و علت‌هایی مانند اختلافات مرزی، حملات مرزی، اقدامات نفوذی خرابکارانه و جنگ روانی به کشور ب یورش آورد و مردم آن را هدف حملات خود قرار دهد، زیرساخت‌های آن را ویران سازد و حتی این کشور را اشغال کند. از این روست که اغلب کشورها همواره رعایت اصل توازن قوا را یکی از هدف‌های راهبردی خود و در اولویت هدف‌های دیگر قرار می‌دهند. از پی‌آمدهای توازن قوا، صلح، ثبات و همکاری بین کشورها است.

سیاست واقع‌گرا

از میان نظریه‌های سیاسی در روابط بین‌الملل، سیاست واقع‌گرا همواره گزینه غالب و حداکثری بوده است. نظریه‌های رقیب مانند انترناسیونالیسم لیبرال، برسازی و پسا ساختارگرایی در برابر سیاست واقع‌گرا بر پایه حقوق بشر، انسان‌دوستی، اخلاق و صلح‌طلبی به چالش برخاسته‌اند. صاحبان این نظریه‌ها کوشیده‌اند مکتب‌های خود را جایگزین سیاست واقع‌گرایی سازند و چنانچه این امر امکان‌پذیر نبود، دست‌کم در تعدیل سیاست واقع‌گرا بکوشند. اما واقعیت آن است که سیاست واقع‌گرا با همه کاستی‌هایش، هنوز نظریه غالب در روابط بین‌الملل است.

شکست در وضعیت فقدان توازن قوا

هیچ کشوری نمی‌تواند و نباید در وضعیت عدم توازن قوا، بیم حمله کشوری دیگر را که از او قوی‌تر است نسبت به خود نادیده بگیرد؛ چه این دو کشور باهم هم‌مرز باشند و چه هزاران کیلومتر با یکدیگر فاصله داشته باشند. اگر کشور ناهم‌تراز از نظر اقتصادی و نظامی ناتوان است، راهی جز افزایش توانایی‌های خود ندارد تا با دستیابی

به توازن قوا خطر احتمالی تجاوز به قلمرو سرزمینی خود را برطرف سازد. کشور ناتوان در برابر کشور متخاصم نباید با عُدّه و عُدّه محدود، خود را با کشور تواناتر درگیر کند؛ زیرا شکست کشور فاقد توازن قوا در چنین وضعیتی حتمی است. خیال‌پردازی و حماسه‌سازی قدرت فرودست در برابر قدرت فرادست، کنشی بی‌حاصل است و هیچ فایده‌ای دربر ندارد و به دور کردن متجاوز و سرکوب آن نمی‌انجامد؛ برعکس کشور را به هاویّه کشتارهای گسترده‌تر و ویرانی‌های بزرگ‌تر می‌کشاند.

حکومت‌ها، مسئول حفظ امنیت سرزمینی

بر بنیان علم سیاست و روابط بین‌الملل، حکومت‌ها مسئول حفظ امنیت سرزمینی خود هستند. هرگونه اقدام قهرآمیز با دخالت در دیگر کشورها، چه به صورت تجاوز به آن‌ها و چه تشکیل نیروهای نیابتی و ستون‌های پنجم نظامی، طبق حقوق بین‌الملل محکوم است و مجازات‌های سخت و سنگین در پی دارد. به کارگیری این رویکرد به ویژه از سوی قدرت‌های فرودست، باید با درک فزون‌تری مورد توجه قرار گیرد، زیرا آن‌ها از توان اندک و محدودتری برخوردار اند و بسیار ضربه‌پذیر اند. کشورهای ناهم‌تراز در جهت بالابردن ضریب توانایی دفاعی خود، می‌توانند با کشورهای دوست وارد پیمان‌های نظامی شوند. این سازوکار از سده‌های گذشته به‌ویژه در اروپا معمول بوده است. یکی از اصول اساسی این پیمان‌ها آن است که هرگاه کشوری به یکی از کشورهای عضو پیمان حمله کند، این حمله، تجاوز به تمام اعضای پیمان تلقی می‌شود و کشورهای عضو این پیمان به دفاع از کشور عضو که مورد تجاوز قرار گرفته، برمی‌خیزند. اگر پیوستن به این پیمان‌ها برای کشوری ضعیف، ناتوان و منزوی ناممکن باشد، این کشور ضربه‌پذیر در دفاع نظامی از خود، نباید دست به انتحار بزند و تمام هستی کشور را به زیر ماشین سرکوب و ویرانی دشمن متجاوز بفرستد. در چنین وضعیتی آنچه به کار می‌آید، مذاکره با هدف مصالحه و سازش است، نه تهدیدهای لفظی و لاف‌های خلاف و گام نهادن در قلمرو ناممکن، در وضعیت ناهم‌ترازی با دست‌های خالی. در قرآن می‌خوانیم: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (سوره بقره، آیه ۱۹۸) «و خود را با دستان خود به هلاکت می‌فکنید» این گزاره برای مطلق‌گرایان، یک‌سالاران و جزم‌گرایان بر سریر قدرت نشسته، سرمشقی خردمندانه و واقع‌بینانه است.

اشاره به یک نکته در این مقال دارای اهمیت است. دفاع میهنی در صورت امکان با در اختیار داشتن قدرت نظامی لازم، «نبرد حق و باطل» نیست، بلکه صرفاً دفاع مدنی است در شرایطی که سیاست واقع‌گرا در جهان حاکم است. چه کسانی می‌توانند حق و باطل را در این زمینه تعریف کنند و مصداق‌های آن را برشمارند؟ در جهان ما هیچ کشوری نمی‌تواند ادعا کند که کشور حق است و دیگران کشور باطل اند. بایسته است مدعیان این

دعاوی را کنار بگذارند و بکوشند تا به توانایی علمی و تجربه عملی مجهز شوند و طبق اصول علم سیاست و روابط بین‌الملل اندیشه، سیاست‌گذاری و رفتار کنند.

خطر گسست رابطه دولت_ ملت و راه‌های برون‌رفت از آن

توازن قوا و هم‌ترازی کشورها از نظر اقتصادی و دفاعی در جهت حفظ امنیت ملی و تأمین منافع ملی کافی نیست. افزون بر این‌ها، رابطه دولت_ ملت از اهمیت و تأثیرگذاری بسیار برخوردار است. اگر این رابطه بر اساس «رضایت» و «اعتماد» شهروندان شکل گرفته باشد، آنان در هنگامه‌های بروز خطر جنگ از دولت خود پشتیبانی می‌کنند. در برابر، اگر این رابطه ضعیف یا گسسته باشد، ملت به راه خود می‌رود و به فراخوان‌های حکومتی با هدف حمایت از نظام سیاسی اعتنایی نخواهد کرد. بدین سان، فاصله دولت_ ملت تا آنجا فزونی می‌گیرد که دولت تنها، به خود وانهادده شده و سرگشته می‌شود و از حمایت مردم محروم خواهد شد. در چنین شرایطی، دشمن متجاوز به راحتی درمی‌یابد که مردم با حاکمان خود همراه نیستند زیرا در وضعیت عدم رضایت و عدم اعتماد و لاجرم قطع رابطه قرار دارند. از این رو دشمن میدان تجاوز خود را فراخ‌تر می‌بیند و کشور هدف را با دست باز عرصه یورش‌های برق‌آسا به مردم و زیرساخت‌های کشور قرار می‌دهد.

راه‌های برون‌رفت در وضعیت حمله نظامی و ویرانی کشور، بازگشت حکمرانان به مردم است از رهگذر تأمین خواسته‌ها و نیازهای مبرم شهروندان، اصلاح ساختار قدرت، برکناری مدیران نالایق و فاسد، و روی آوردن به شخصیت‌های خردمند ملی که از دانش، تجربه، درایت و تدبیر سیاسی برخوردار اند و دارای پیشینه شفاف و سالم، و منش اخلاقی برجسته هستند. حاکمان باید به دقت دریابند که مردم به‌هیچ‌وجه ابزار دست آنان نیستند. مردم نخست انسان اند به عنوان «غایت فی‌نفسه»، یعنی خود هدف خویشان اند، سپس تبعه و شهروند. انسان نمی‌تواند به مثابه وسیله و ابزار به کار گرفته شود، نه از سوی خود و نه از سوی قدرتی دیگر. این دعوی که: «مردم ابزار حکومت هستند»، خطایی فاحش و نابخشودنی است و به دور از خردورزی و اخلاق. مردم نه ابزار حکومت اند و نه سلاح حکومت. مردم شهروندان آزادی و برابر اند و از حقوق شهروندی برخوردار اند که گرانیگاه آن حقوق بشر است. حاکمیت ملی به عنوان مبنای تأسیس نظام سیاسی، صرفاً تبلور اراده و قدرت ملت‌ها است.

جنگ دفاعی به عنوان آخرین تمهید

در نبردهای نظامی، اصل بنیادین و موجه از نظر انسانی، اخلاقی و حقوقی، جنگ دفاعی است. در هنگامه تصمیم‌گیری در مورد جنگ دفاعی، حاکمان باید نظر ملت را از طریق رجوع به مجلس نمایندگان مردم کسب

کنند. از آنجا که کشورها ملکِ طلقِ مردم اند، دولت‌ها باید در مورد دست‌زدن به جنگ و یا روی آوردن به صلح، از شهروندان یعنی صاحبان کشور کسب تکلیف کنند و وفق نظر آنان تصمیم‌گیری و عمل نمایند. دست‌زدن به جنگ بدون گرفتن اجازه از مردم، کرداری به‌غایت ناموجه، خودسرانه و محکوم است.

هرگونه جنگ تهاجمی از سوی هرکشور، چه نیرومند و چه ضعیف، ناموجه و محکوم است. جنگ دفاعی آنگاه خردمندانه و پذیرفتنی است که هرگاه روابط کشوری با کشور دیگر بحرانی شود و خطر جنگ در میان باشد، تمام راه‌حل‌های صلح‌آمیز، یک‌په‌یک، همانند مذاکره، میانجی‌گری، مصالحه، مساعی جمیله/ مساعدت و دیپلماسی مسیر دوم به کارگرفته شود، اما ناکام بماند. افزون بر این سازوکارها، چنان‌که پیش از این اشاره شد، محدودیت‌های یک کشور در روی آوردن به جنگ دفاعی _ که البته موجه و قابل دفاع است _، نباید با هزینه‌های گران‌کشتارهای گسترده شهروندان و نابودی دیگر سرمایه‌های ملی توسط نیروی متجاوز همراه شود. در چنین شرایط، راه‌حل خردمندانه، برقراری آتش‌بس فوری و روی آوردن به مذاکرات صلح بر پایه مصالحه، نرمش و سازگاری سیاسی با هدف ترک مخاصمه در اولین فرصت ممکن است.

هرکس دانش و تجربه سیاسی نیاموخته، وارد نهاد حکمرانی نشود

بنیان آنچه در این نوشتار آمد، پیرامون توازن قوا به عنوان یک اصل علمی در چارچوب فلسفه سیاسی، فلسفه حقوق، علم سیاست و روابط بین‌الملل است. کسانی که درس سیاست را بر مبنای این دانش‌های چهارگانه به درستی و با ژرفای لازم نیاموخته اند، نباید در این عرصه‌های عقلانی، عقلایی، پیچیده، ظریف و پرچالش حکمرانی وارد شوند. به عبارت دیگر، شایسته است در ورودی نهاد حکمرانی بنویسند که هرکس این دانش‌های چهارگانه را نیاموخته و تجربه نکرده است، وارد نهاد حکمرانی نشود. برون‌داد این اصول چهارگانه، خردورزی، ژرفاندیشی، تدبیر، واقع‌بینی، مدارا، حزم و احتیاط و آینده‌نگری است. اگر راهبردها، سیاست‌گذاری‌ها، قانون‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و اجرای آن‌ها، به افراد دانش نیاموخته، فاقد توانایی، پرمدها اما تُنک مایه، بدوی و خیال‌پرداز سپرده شود، دیری نمی‌گذرد که کار حکمرانی به فساد و تباهی کشیده می‌شود و کشورها به ورطه ورشکستگی، بی‌دولتی و ازهم‌پاشیدگی فرومی‌افتند. هیچ کشوری در جهان از رعایت این قواعد، چارچوب‌های علمی و تجربه‌های مستمر مستثنی نیست. اگر کشورها امر سیاست را به شکل فردی و یکه‌سالاری درآورند و خود را از آموختن دانش سیاسی و مشورت اهل سیاست و تدبیر بی‌نیاز بدانند، فرصت‌های گران‌بها را از دست خواهند داد و فرجام سختی را در پیش خواهند داشت. داستان آنان داستان سعدی در *گلستان* است که این بیت در آن بسیار درخشان و متأملانه است:

سر چشمه شاید گرفتن به بیل

چو پُرشد نشاید گرفتن به پیل

برای تمام کشورها اصول و قواعد حکمرانی همین است و جز این نمی‌تواند باشد. نفی دانش سیاسی و بی‌اعتنایی یا مردود شمردن واقع‌گرایی و حقوق و روابط بین‌الملل، درافتادن در راه‌های بی‌سرانجام و پُر مخافت است. کسی گمان نبرد که آنچه از اصول و قواعد در این نوشته آمد، به معنی غفلت از کاستی‌ها، نقاط ضعف، تبعیض و نابرابری در روابط بین‌الملل است. دفتر نقد و ارزیابی سیاست‌های جهانی در نظر و عمل گشوده است و هر کشور می‌تواند نظرات و پیشنهادهای اصولی خود را به نهادهای بین‌الملل به‌ویژه سازمان ملل متحد منعکس کند.